

«میانجی»

واج است یا تکواژ؟

هر دو یا هیچ کدام؟

میانجی صوتی است که غالباً خارج از اراده‌ی گوینده در نقطه‌ای بر روی زنجیره‌ی هم‌نشینی زبان، پیش یا پس از

چکیده

نویسنده در این مقاله می‌کوشد این ادعا را ثابت کند که عنصر زبانی «میانجی» - برخلاف آنچه تاکنون در منابع و مآخذ درسی و غیردرسی آمده - «واج» نیست؛ تنها یک آوای ساده است که نوعی ضرورت زبانی بر پایه‌ی قانون تسهیل تلفظ، حضور آن را در زنجیره‌ی سخن توجیه می‌کند و قاعدتاً به دلایل مستدل و از آن جمله اجباری بودن حضور آن در سخن، نمی‌توان آن را از نوع «واج» به شمار آورد.

کلید واژه‌ها

میانجی، واج، تکواژ، همزه

غلامرضا عمرانی

آوایی دیگر بروز می‌کند؛ بدون آن که لزوماً در یک بافت دیگر زبانی پیش یا پس از همان آوا امکان بروز داشته باشد؛ به عنوان مثال اگر برای آوای میانجی نمادی مثل * در نظر بگیریم، در شرایط خاصی مثلاً پس از آوای ow یا e یا حتی e آن نماد ظهور می‌کند و زنجیره‌ی موجود را در مثلاً از شکل ow- به شکل *ow- تغییر می‌دهد؛ اما بدین معنا نیست که در هر جای زبان زنجیره‌ی ow- داشته باشیم، به صورت ناگزیر، شکل *ow- را جانشین آن بدانیم؛ بلکه شرایط دیگری نیز برای بروز این زنجیره لازم است؛ یعنی به گفته‌ی فردینان دو سوسور «پدیده‌های آوایی همیشه مطلق نیستند؛ بلکه به شرایطی معین وابسته‌اند. به عبارت دیگر، آن چه دگرگونی می‌یابد، نوع واحد آوایی نیست؛ بلکه واحدی آوایی است که در بعضی شرایط، بر حسب آنچه پس یا پیش از آن می‌آید... نمودار می‌شود» (سوسور، ۱۳۷۸: ۲۰۹).

توضیح تکمیلی سوسور در این مورد روشن‌تر است. وی می‌گوید: «تغییرات آوایی را زمانی «خودبه‌خود» می‌گوییم که از یک علت درونی ناشی شده باشند و زمانی آن‌ها را وابسته به بافت می‌گوییم که از حضور یک یا چند واحد آوایی دیگر ناشی شوند» (همان: ۲۱۰).

در بحث مورد نظر ما نیز در صورتی

واحد آوایی دیگری - جز آن چه از بافت معمولی سخن پیش‌بینی کرده‌ایم - به وجود می‌آید و عنصر دیگری به کلام تحمیل می‌شود که مثلاً زنجیره‌ی ow- بلافاصله پیش از زنجیره یا دست‌کم آوای ویژه‌ی دیگری قرار گیرد تا شرط لازم برای تحقق *ow- فراهم آید؛ یعنی فرمول باید به صورت +v*ow- یا به شکل ساده‌تر -v+v تغییر کند. با وجود این گاهی پیش می‌آید که گوینده وقتی فراگویی خود را با دیگران مقایسه می‌کند - اگر چه وجود عنصر آوایی * را تشخیص می‌دهد - می‌تواند مصداق‌های دیگری در همان نقطه، در سخن دیگران، برای * بیابد و حتی از این فراتر نیز ممکن است؛ یعنی اگر گوینده‌ی خاصی با وضعیت خاص دیگری سخن بگوید، حذف * هم دور از ذهن نیست. این در صورتی است که به اصل تفهیم و تفاهم نیز خدشه‌ای وارد نمی‌شود؛ در عین حال می‌دانیم که هیچ گوینده‌ای نمی‌تواند در این بافت به جای هیچ‌یک از عناصر دیگر این زنجیره، به خواست خود، عنصر دل‌خواه خودش را بگنجانند یا یک عنصر را از میان زنجیره حذف کند و پیام هنوز همان باشد که پیش از آن هم بود یا، به قولی دیگر، دستگاہ



زبانی موجود بی تغییر انگاشته شود.
 کل آن چه گفتیم، این نتایج را می توان
 گرفت.
 الف: بروز آن چه اندر میانجی
 می نامیم، به اختیار گوینده نیست؟

ب: این عنصر بر روی زنجیره ی
 هم نشینی سخن بروز می کند؛ یعنی ظاهراً
 فرا زنجیری نیست؛

پ: برای بروز این پدیده در زنجیره ی
 هم نشینی حضور بیش از یک عامل لازم
 است؛

ت: امکان تغییر مصداق آن، بدون
 امکان تغییر در پیام، در شرایط ویژه ای
 وجود دارد؛

ث: امکان حذف آن برای برخی از
 گویشوران، با توجه به لهجه یا فراز و فرود
 گفتار یا تغییر سرعت گفتار، بدون امکان
 تغییر در پیام، وجود دارد؛

ج: گوینده می تواند با ایجاد تغییر در
 زنجیره ی هم نشینی، نه جانشینی، آن را از
 کلام حذف کند؛

چ: این آوا در تقابل با هیچ آوای
 دیگری از زبان قرار ندارد؛

ح: با نتیجه ای که از عدم تقابل این آوا
 با آوای دیگر زبان در همین بافت
 می گیریم، این آوا در معنا تأثیری ندارد و
 بود و نبود آن از لحاظ القای معنا تفاوتی

نمی کند؛

خ: فرآیند اخیر - که خود یکی از
 فرآیندهای آوایی است - مثل همه ی
 فرآیندهای آوایی دیگر برای تسهیل در
 گفتار می آید؛

د: پیشینه ی این فرآیند طولانی است؛
 به همین دلیل در خط نیز، در اکثر نزدیک
 به تمام موارد، برای آن معادل خطی منظور
 شده است.

علاوه بر ده مورد نتیجه گیری در باب
 میانجی، این نتایج نیز قابل ذکر است:

ذ: مصداق های میانجی در یک بافت
 معین زبانی، در دوره های تاریخی متفاوت
 است؛

ر: توجهات کنونی در باب میانجی ها
 کافی و پاسخ گوی تمام موارد ابهام نیست؛
 ز: با توجه به سیر تاریخی میانجی ها
 می توان عدم تثبیت آن ها را پیش بینی کرد.

با همه ی این تفصیل ها به نظر می رسد
 حضور این فرآیند در زبان موجب تناقضی
 آشکار با برخی از اصول مسلم زبان است
 که اصل «کم کوشی» یکی از آن هاست.

درباره ی بقیه نیز به جای خود خواهیم گفت
 اما به نظر می رسد تا این جا، این حکم
 اصلی را نقض کرده باشیم که در زبان نیز
 قانون کم کوشی یا آن طور که سوسور
 می گوید «قانون کم ترین کوشش»^۲

توجه گر بسیاری از مسائل زبانی است؛
 زیرا به اعتقاد سوسور «قانون کم ترین
 کوشش یک فراگویی را جانشین
 دوفراگویی یا یک فراگویی آسان تر را
 جانشین فراگویی دشوارتری می سازد».
 (همان: ۲۱۴)

اما این قانون در این جا هم درست
 است؟

پرسش اصلی این است با وجود تأیید
 قانون کم کوشی در فراگویی، افزونی یا

تحمیل عنصری ناخواسته - که نقشی در
 معنا هم ندارد - چه توجیهی می تواند داشته
 باشد؟

لوریا در جایی از یک واقعیت زبانی
 سخن می گوید که گوینده، خواننده ی متن
 یا سخنران برای کمک به تشخیص
 هسته های مهم مضمونی و دریافت
 مضمون متن از کارافزارهای کمکی
 استفاده می کند که از آن میان تکیه، آهنگ،
 مکث و فاصله گذاری گفتاری، با استفاده
 از سرعت های متفاوت، بیان را قابل ذکر
 می شمارد (لوریا، ۱۳۷۶: بخش
 سیزده). آیا میانجی هم یکی از آن هاست؟
 این درست است که همه ی کسانی که

از این مقوله سخن گفته اند^۳ این پدیده را
 یک ضرورت زبانی دانسته اند و بر این
 سخن تأکید کرده اند که این کار به قصد
 تسهیل تلفظ صورت می گیرد؛ اما آیا از
 لحاظ منطقی تسهیل (!) - تحمیلی و
 ناخواسته - که خود منجر به افزونی یا در
 حقیقت تولید بیش تر و بازده کم تر است -
 با هدف واقعی تسهیل، تناقض ندارد؟
 اتفاقاً گاهی زبان شناسان به این نتیجه
 می رسند که در زبان در برابر «قانون
 کم ترین کوشش» چیزی به نام و معنای
 «بیش ترین کوشش» نیز وجود دارد که باید
 آن را یک اصل یا قانون به شمار آورد یا دو
 رویداد متضاد، که در کنار یکدیگر عمل
 می کنند (سوسور، ۱۳۷۸: فصل ۲).

البته از این نکته نیز نباید غافل شد که
 پژوهشگران می گویند کلیه ی گویشوران
 همه ی زبان ها به افزایش همه ی آوای
 میانجی نیاز یا الزام ندارند. بحث ما در این
 مورد فعلاً مربوط به زبان فارسی است.

سوسور - که علل تغییرات آوایی را
 به دقت مورد بررسی قرار داده و آن را «یکی
 از مشکل ترین مسائل زبان شناسی
 می داند» - معتقد است که می توان برای این

موضوع توجیحات متعددی از قبیل زمینه‌های نژادی، انطباق با شرایط اقلیمی، پیروی از اصل کم‌ترین کوشش، آموزش در دوران کودکی، ثبات یا آشفتگی سیاسی، زیربنای پیشین زبانی و مد و تقلید پیش نهاد کرد اما هیچ کدام صراحت و روشنی کاملی ندارند و موضوع اصلی این تغییرات^۴ با این توجیحات به واقع روشن نمی‌شود؛ اما شاید ما را برای روشن شدن راهنمایی کند.

این پدیده را چه باید بنامیم؟

با توجه به این که آوای میانجی یک واقعیت است، باید به نامی نامیده شود؛ این آوا در اغلب متون دستوری و زبان‌شناسی با نام «صامت میانجی» آمده است. در حالی که برخی منابع از آن به عنوان «واج» میانجی یاد کرده‌اند که کتاب‌های درسی امروز دوره متوسطه نیز از آن جمله است. این روزها، در نوشته‌ی برخی از استادان، به تسامح یا توسع، نام «تکواژ میانجی» را هم برای نامیدن صامت اخیر دیده‌ایم. با اطمینان می‌توان گفت این آوا نه تکواژ است و نه حتی واج.

روشن است که ویژگی‌های معنایی - دستوری تکواژ به هیچ‌رو قابل انطباق بر آوای میانجی نیست؛ زیرا این عنصر نه در دستور زبان نقشی بر عهده دارد و نه در معنا تأثیری؛ و تعریف تکواژ را هم - البته تعریفی که تاکنون همگان بر آن اتفاق دارند - چنین می‌گویند:

«کوچک‌ترین واحد معنی‌داری یا نقش‌مند دستوری»^۵.

و باز روشن است که با این تعریف نمی‌توان آوای میانجی را در زمره‌ی تکواژها طبقه‌بندی کرد.

البته نوعی سفسطه در این مورد ممکن است؛ یعنی اگر به دو صورت زبانی زیر توجه کنیم، ظاهر قضیه این است که

سخنمان به سادگی نقض می‌شود؛ اما چنان که خواهیم گفت، موضوع از این قرار نیست.

این دو واژه را در نظر بگیریم که تفاوت آن‌ها در یک آوای میانجی است:

darâmad ≠ dar ?âmâd

این دو واژه و همانندهای دیگر آن‌ها از قبیل xošâmâd و xoš ?âmâd از دو دیدگاه معنایی و دستوری باهم تفاوت دارند و این طور به نظر می‌رسد که وجود (مهمزه) در تقابل با نبود آن سبب تمایز معنایی - دستوری شده است؛ اما واقعیت چیز دیگری است؛ یعنی آن‌چه در این میان تغییر مقوله و تغییر معنا ایجاد کرده، همزه نیست؛ تغییر جای تکیه است؛ یعنی تکیه‌ی dar ?âmâd مثل همه‌ی فعل‌های پیشوندی^۶ روی هجای نخست، یعنی پیشوند است: dar ?âmâd؛ اما همین واژه وقتی اسم می‌شود، تکیه روی هجای پایانی آن می‌آید: darâmad؛ در مورد اخیر هم اگر کسی خواست همزه را نیز حفظ کند، باز هم محل تکیه روی هجای پایانی است؛ یعنی بود و نبود همزه تفاوتی در مقوله و معنای واژه ایجاد نمی‌کند. بنابراین، ناگزیر از خیر شمردن میانجی در زمره‌ی تکواژهایی، که مطابق اغلب تعریف‌ها کوچک‌ترین واحد دستوری و کوچک‌ترین واحد معنادارند،^۷ باید چشم پوشید.

واضح است که جای میانجی در واحدهای بزرگ‌تر از تکواژ هم نیست؛ پس بهتر است اصلاً به سراغ آن‌ها نرویم؛ اما واج چه طور؟ آیا میانجی «واج» است؟ باتوجه به شناختی که از واج داریم، نامیدن میانجی به این نام نیز خالی از اشکال نیست؛ زیرا «واج» ممیز معناست و در ساده‌ترین تعریف، آوایی است که تمایز معنایی میان دو واحد مرکب آوایی را سبب می‌شود یا عبارت است از کوچک‌ترین

واحد صوتی ممیز معنا، یعنی کوچک‌ترین واحد صوتی‌ای که می‌تواند تغییری در معنا ایجاد کند؛ مثل کور ← کار؛ کار ← بار؛ بار ← باش؛ در حالی که می‌دانیم میانجی نه در تقابل با آوای دیگری می‌تواند قرار گیرد و نه در تقابل با نبود خودش.

توضیح این مدعا چنین است:

در مثال «پای من» آوای «ی» میانجی است؛ چرا؟ چون در نمونه‌های دیگری از این ترکیب چنین آوایی واقعیت ندارد؛ مثلاً در ترکیب «دست من» نه می‌آید و نه می‌تواند بیاید؛ چرا؟

چون آمدن «ی» در ترکیب قبلی ناشی از همان «شرایط خاص» است که در ابتدای مقاله بدان اشاره کردیم؛ یعنی وجود بی‌فاصله‌ی واکه‌های «ا» و «ا»؛ یا وجود «بیش از یک عامل»؛ در حالی که در مثال «دست من» پیش از واکه‌ی «ا» هم خوان «ت» قرار گرفته؛ بنابراین، شرط «بیش از یک عامل» منتفی است.

از طرفی گفتیم که میانجی نه در تقابل با آوای دیگری می‌تواند قرار گیرد و نه در تقابل با نبود خودش.

اینک دلیل نخستین مدعا:

یعنی نمی‌توان در برابر ترکیب «پای من» ترکیب «پاک من» را نشانند؛ اگرچه یک مثال گمراه‌کننده در این مورد همین ترکیب است؛ زیرا بارها در برابر این استدلال، به عنوان پاسخ ذکر شده است؛ اما توجه نشده است که منظور از این تقابل میان «پا» و «پاک» نیست؛ چون آن دو تکواژهای کمیته نیستند؛ چرا که تلفظ این واژه در فارسی امروز «پا» است نه «پای»؛ پس این مثال گمراه‌کننده هم منتفی است. ضمناً گفتیم که آوای میانجی در تقابل با نبود خودش نیز قرار نمی‌گیرد؛ بدین معنا که اگر چند واژه‌ی «سود»، «سور»، «سوت»، «سوز» و «سوء» را در نظر بگیریم، حکم می‌کنیم که به دلیل تقابل /

ء/ با واج های /د/، /ر/، /ت/ و /ز/ و تغییر معنا در هر چهار مورد، [ء] در ردیف واج های زبان فارسی است اما آیا می توان واژه ی «سوء» را همان واژه ی «سو» دانست؟ واضح است که می گوئیم خیر؛ زیرا معنای «سو» همان معنای «سوء» نیست. اگر این نتیجه گیری درست است - که هست - ما از کدام قرینه ی لفظی به این تغییر معنایی برده ایم؟ پاسخ درست این است که واج /ء/ در واژه ی «سوء» در تقابل با نبود خویش در واژه ی «سو» است و به دلیل همین تقابل است که معنای «سوء» با «سو» متفاوت شده است.

غرض از ذکر مثال اخیر این است که اگر بر فرض، گوینده ای، به هر دلیل بتواند میانجی «ی» را در ترکیب «پای من» حذف کند و فرضاً ترکیب «پامن» به دست آید و تلفظ هم بشود و همان معنای «پای من» را هم بدهد و ارتباط هم دچار اختلال نشود، در این صورت می توان ادعا کرد که بنابراین شواهد، «ی» در تقابل با نبود خویش نیز قرار نگرفته است و در نتیجه هیچ آوای میانجی ای در تقابل با «نبود» خودش نیست تا معنای دیگری به کلام بدهد و جزو «واج» های زبان به شمار آید.

با توجه به استدلال های بالا آوای میانجی نه تکواژ است و نه واج؛ اما مناسب ترین نامی که تاکنون برای نامیدن این مقوله آمده، صامت/مصوت میانجی است؛ چون اگرچه این عنصر زبانی معمولاً با نام صامت میانجی آمده، گویا این نام را اعم از صامت و مصوت گرفته اند؛ زیرا همیشه هم میانجی صامت نیست؛ نمونه های شهرزبانی، یادگار، رستگار، کردگار، بزرگوار، مهربان، شادمان، پاسبان و روزگار گواه این مدعاست.

اشکال نام گذاری اخیر نیز آن است که صامت و مصوت، خود، تقسیمات

واج اند و ابتدا باید این عنصر را واج بنامیم تا در مرحله ی بعد بدین نام موسوم شوند؛ بنابراین، بهتر است این عناصر را در شمار «آوا» های زبان طبقه بندی کنیم و «آوای میانجی»^۹ بنامیم که شامل واکه و هم خوان نیز می شود؛ بی آن که نیازی به تفکیک هم وجود داشته باشد. ضمناً به جای این که آن ها را در فرآیندهای واجی مطالعه کنیم، بهتر است مقوله ی آن ها را به «فرآیندهای آوایی» بشناسیم.

در این صورت برای نشان دادن این آواها باید از نشانه ی [] استفاده کنیم نه از // و آن را به صورت [*] نمایش دهیم؛ زیرا [] ویژه ی آواهای زبان است و // ویژه ی واج ها. آواهای میانجی عبارت اند از:

۱. همزه

در این مورد باید با احتیاط کامل عمل نمود؛ زیرا از طرفی همزه جزو واج های زبان فارسی است و به رغم این که بسیاری از علمای زبان شناسی وجود آن را در فارسی انکار کرده اند و در سال های اخیر نیز در خط با نوعی همزه زدایی اقراطی رویه رو هستیم، وجود همزه به عنوان یک واج در فارسی انکار شدنی نیست. البته روشن است که در این جا همزه (/ء/) را اعم از «ء» و «ع» به کار می بریم و صورت های گوناگون املایی آن مورد نظر ما نیست. در سال های اخیر - هم چنان که گفتیم - موضوع همزه به یک بحث روز تبدیل شده و افراطی گری در طرد آن به نوعی نارسایی زبانی منجر گشته است؛ از جمله واژه هایی مثل «رئیس»، «ارائه»، «شاندرتال»، «پائیز»، «تئاتر»، «تبرته»، «جزئی»، «مرئی» و امثال آن را اخیراً به صورت های نامأنوس «رئیس»، «ارایه»، «نیاندرتال»، «پاییز»، «تیاتر»، «تبریه»، «جزیی» و «مریی» نوشته اند که

تلفظ برخی از آن ها مخالف اندام های صوتی فارسی زبانان و مخالف املای مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی است.^{۱۱}

در مثال هایی که آوردیم، همزه «واج» است؛ چون مثل بقیه ی صامت های زبان دارای ارزش تقابلی است؛ یعنی در اغلب کاربردهایش در تقابل با بقیه ی واج های زبان فارسی قرار می گیرد و تفاوت معنایی ایجاد می کند؛ مثل دو واژه ی مظلوم و معلوم^{۱۲} یا پائیز و پالیز یا معقول و منقول یا شاعر و شاطر؛ اما گاهی اوقات چون به اختیار گوینده نیست و گوینده بین انتخاب و عدم انتخاب آزادی ندارد و در تقابل با نبود خودش هم نیست، به همین دلیل واج به همین دلیل واج به حساب نمی آید؛ و آن در موارد زیر است:

الف: [همزه]ی آغازی

یکی از دلایل واج نبودن همزه در آغاز این است که معمولاً وقتی پس از هم خوان دیگری قرار می گیرد، برخلاف دیگر هم خوان ها به سادگی حذف می شود؛ مثل خاتون آباد = خاتون آباد؛ یا مثل «آب» که می شود بعد از «گل» آن را «گلاب» نوشت؛ اما هر هم خوان دیگری چون در آغاز واژه قرار گیرد، در آن موقعیت قابل حذف نیست؛ مثلاً «مه» + «تاب» اجباراً «مهتاب» تلفظ می شود ولی در ترکیب «آب» + «گل» ← «آب+گل» همزه ی خود را از دست می دهد و «گلاب» می شود.^{۱۳} با همه ی ملاحظات فوق، در بعضی از ساخت های زبانی نیز به مواردی برمی خوریم که حذف همزه ی آغازی در ترکیب، دست کم تا زمان حاضر، ناممکن بوده است؛ مثلاً شاید هرگز نتوان واژه های غیر ساده ی «بی آب»، «بی اصل و نسب»، «بی عار»، «بی اثر»، «بی اجازه»، «بادب»، «باجازه» و امثال

دل جویی، دانش جویی

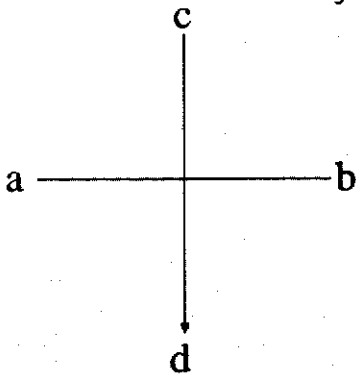
ث: [ی] میان مصوت /ی=ی/ و یک مصوت دیگر^{۱۶}

دائی تو (=دائی ی=dâ?i-y-e to)، دارائی ما، سرسبزی و زیبایی، سیاهی و سپیدی (سی یاهی ی=siyâhi-y-o)

ج: [ی] در واژه‌ی سالیان؛ چه آن را به صورت sālyân ادا کنیم که وجود آن توجیهی ندارد^{۱۷} و چه sāliyân بخوانیم که در آن صورت میانجی میان دو واکه است.

۳. گ

«گ» در جایگاه اخیر همان است که از لحاظ تاریخی، یعنی علم زبان شناسی تاریخی (= در زمانی) مباحث مفصلی را برانگیخته است؛ به نمودار پیش نهادی فردیناند دوسوسور (اچسون: ۵۸) توجه شود:



در این نمودار محور ab محور هم زمانی یا محور ایستا است؛ یعنی همان جا که در حال حاضر از پدیده‌ای به نام [g] در هیئت واج میانجی صحبت می‌کنیم؛ اما محور cd محور پویا یا محور در زمانی است که می‌گوید پدیده‌ای به شکل [g] در چنین جایگاهی وجود ندارد؛ بلکه جزئی از واژه‌ی مثلاً xânag یا setârâg در زبان‌های باستانی ایران است که در الحاق به وندهای «i» و «ân» به صورت xânagi و setârâgân در می‌آمده است. از آن جا که همه‌ی زبان‌ها مدام در حال تغییرند و

آن‌ها را بدون همزه‌ی آغازین -که البته اینک دیگر آغازی نیست- ادا کرد.^{۱۳}

از آن گذشته وقتی می‌توان جفت کمینه‌ی «بی تاب» را در برابر «بی آب» آورد و نتیجه گرفت که «همزه» در تقابل با «ت» قرار گرفته، فعلاً هیچ توجیهی برای انکار آن نداریم و ناگزیر در چنین کارکردهایی باید آن را واج به‌شمار آوریم؛ اما در هر صورت این مدعا در همزه‌ی آغازین هنوز به قوت خود باقی است.

ب: [همزه‌ی] میان مصوت /e=ه/ و یک مصوت دیگر مثل /ی=ی/، /-/، مثل خانه‌ی (xâne-?i=)، جامه‌ام، نامه‌ات، خسته‌اید، گرفته‌ایم، نشسته‌اید، بارنامه‌اش، گفته‌اند. نمود نوشتاری آن در امثال این مورد [ا] است.

تذکر: این همزه در برخورد با سه ضمیر مان، تان، شان هم خودش حذف می‌شود و هم واج نخست این ضمیرها (=) را حذف می‌کند. این حذف هم شامل گفتار می‌شود و هم شامل نوشتار.

پ: [همزه‌ی] میان مصوت /و=و/ و یک مصوت دیگر

مثل: من دوست توام (=to-? am)، آن‌ها دوستان تواند، ما دوستان توایم. نمود نوشتاری آن در امثال این مورد [ا] است. گاهی نیز نمود نوشتاری این همزه به شکل [ء] تجلی می‌کند؛ نوئی.

ث: [همزه‌ی] میان مصوت /ای=ی/ و یک مصوت دیگر؛ مثلاً /-/، /ی=ی/، /-/

شما اهل شهر ری‌اید (=rey-(? id=)، من اهل شهر ری‌ام، ما اهل شهر ری‌ایم
ث: [همزه‌ی] میان مصوت /ای=ی/ و یک مصوت دیگر؛ مثلاً /ی=ی/، /-/، /-/
شما اهل ساری‌اید (=sari-(? id=)، من اهل ساری‌ام، ما اهل ساری‌ایم

ج: [همزه‌ی] میان مصوت /â-آ/ و یک مصوت دیگر؛ مثلاً /ی=ی/، /-/، نیائید (=nayâ-? id=)، بیائید، نمائید، شب‌هائی^{۱۴}

۲. ی

«ی» نیز در دو شکل صامت /y/ و مصوت /i/ جزو واج‌های زبان فارسی است و چون علاوه بر دو مورد اخیر، هم‌آوای میانجی است و هم با واکه‌ی مرکب /ey/ مشترک است،^{۱۵} باز هم شناخت آن گاهی ممکن است با اشکال توأم باشد؛ با وجود این، [ی] در موارد زیر، آوای میانجی است:

الف: [ی] میان مصوت /a=-/ و یک مصوت دیگر

نیا (=na-y-â) ، نیائید (=na-y-â?id)

ب: [ی] میان مصوت /e=-/ و یک مصوت دیگر

بیا (=be-y-â) ، بیائید (=be-y-â?id)، لانه‌ی پرند، بیندازید

پ: [ی] میان مصوت /â-آ/ و یک مصوت دیگر

شب‌هایی (=šabâ-y-i=)، تنهایی، روستایی

ث: [ی] میان مصوت /u=و/ و یک مصوت دیگر

گویا (=gu-y-â=)، سخن‌گویان،

همیشه فرآیند کاهش نیز - که یکی از تغییرات زبانی است - در ابتدا و انتهای واژه‌ها صورت می‌گیرد، واژه‌هایی از قبیل xānag یا setārag در ابتدا با حذف واج پایانی (=سایش کناری)^{۱۸} به صورت xāna و setāra و پس از مدتی به صورت xāne و setāre درآمده‌اند؛ اما /g/ چون در میان واژه‌یی از قبیل xānagi و setāragān، نه اول و نه آخر، قرار گرفته، دچار فرسایش هم‌خوان و حذف آن نشده است.

از این مرحله به بعد موضوع فرآیند را، از دیدگاه آموزشی، ممکن است به دو صورت مطرح کنیم؛ نخست آن که بگوییم تکواژهای gān و gi زیرگونه‌های تکواژ تصریفی جمع «ان» و تکواژ اشتقاقی «ی» هستند و با الحاق به شکل‌های امروزی xāne و setāre واژه‌های «خانگی = xānagi» و «ستارگان = setāragān» را ساخته‌اند. این راه در حقیقت یک شیوه‌ی میان‌بر برای تسهیل آموزش است.

شیوه‌ی دوم این است که بگوییم xānagi و setāragān دو واژه‌ی باستانی‌اند که در کنار سایر واژه‌های فارسی در حال حاضر زنده و کاربردی‌اند. این شیوه - اگرچه ساده و بی‌دردسر است - از بعد علمی دو اشکال دارد؛ اول آن که در زبان رسم بر این است که واژه‌های جمع و مشتق را از صورت ساده و جامد و مفرد واژه می‌سازند؛ بنابراین، نمی‌توان این واژه‌ها را بسته‌بندی شده تلقی کرد؛ چون با مبحث ساختارهای زبان نیز تعارض ایجاد می‌کند. اشکال دوم آن است که واژه‌های باقی مانده xānagi و setāragān هستند نه xānagi و setāragān؛ و درست به همین

دلیل هم توجیه دگرگونی /a/ به /e/ آن‌هم در میان واژه - که به سادگی دچار تغییر نمی‌شود - تقریباً ناممکن است؛ بنابراین، برای آموزش به راه سومی نیاز داریم که بررسی لایه به لایه‌ی مسائل یا

همان «روش پیازی» است؛ مطابق این روش، در سال‌های نخست آموزش، بخش نخست آن را به مخاطب عرضه می‌کنیم؛ یعنی می‌گوییم xānagi برآیند دو تکواژ gi+xāne و setāregān نیز حاصل دو تکواژ gān+setāre است؛ یعنی بیان واقعیت‌های امروزی زبان^{۱۹}؛ و در سال‌های بعد توجه مخاطب را به این موضوع جلب می‌کنیم که gān و gi از نظر تاریخی چه گونه از واژه‌های ساده و مفرد، جمع و مشتق می‌ساخته‌اند و اینک در دستور توصیفی به دو بخش g (=آوای میانجی) و ān (=تکواژ جمع) تقسیم می‌شوند که فلسفه‌ی وجودی آن‌ها در فارسی امروز یک عادت تلفظی پیوسته است از گذشته تا اکنون؛ و توجیه آن نیز عبارت است از تسهیل تلفظ، یعنی قرار دادن آگاهانه/ ناآگاهانه‌ی آوای حایل میان دو واکه.

در توجیه اخیر - که امروز رواج دارد - با این تناقض نیز مواجه می‌شویم که قرار گرفتن آوای میانجی اخیر پیش از نشانه‌ی جمع ممکن است منطقی جلوه کند؛ اما برای حضور آن در واژه‌ای مثل «خانگی» با توجه به وجود قرینه‌ی «خانه‌ای» چه پاسخ موجهی داریم.

پاسخ این است که این تکواژ در حال حاضر در فارسی علاوه بر نقش حایل میان دو واکه چند وظیفه یا نقش دیگر نیز دارد؛ مثلاً مقوله‌ی اسم و صفت را نیز در این ترکیب از هم جدا می‌کند و میان واژه‌هایی از قبیل خانه‌ای^{۲۰} و خانگی فرق می‌گذارد.

گاهی نیز اگر هر دو ساخت قرینه، اسم از کار درآیند، به «ی» اجازه می‌دهد هم‌چنان نقش وحدت و تکره‌ی سنتی خود را حفظ کند؛ در حالی که «گ» در این فرایند شرکت نمی‌کند.

خلاصه‌ی این بحث این است که [گ] و [؟] برای تبیین ساخت‌های دستوری

متفاوت نیز به کار می‌روند؛ علاوه بر آن، جز در یکی دو مورد ویژه^{۲۱} [گ] همیشه جایگاه تکیه را نیز تغییر می‌دهد؛ مثل:

Qabi'le-ʔi=qabile-'gi;xā'ne-ʔi=xāne-'gi;mardā'ne-ʔi=mardāne-'gi
این را نیز اضافه کنیم که اخیراً [گ] کم‌تر فعال است و [؟/ء] به تدریج دارد جای آن را می‌گیرد:

بازی‌های رایانه‌ای، نان پنجره‌ای، بررسی‌های ریشه‌ای، سوانح جاده‌ای، شیرینی‌پروانه‌ای، آفات دانه‌ای، برنامه‌ریزی پیمانه‌ای^{۲۲}

۴. و

الف: [و] میان مصوت /u/ و مصوت /ā/

این میانجی در واژه‌هایی بروز می‌کند که به واج /u/ ختم می‌شوند و آن‌ها را با ovān - که زیرگونه‌ی ān است - جمع می‌بندیم؛ مثل: گیسو، زانو، ابرو، بازو، آهو، بانو، هندو^{۲۳}

توجیه قضیه نیز چنین است که وقتی گیسو+ان می‌شود، به دلیل پرهیز از التقای دو واکه وجود یک آوای میانجی لازم می‌آید. آوای اخیر v است که به این ترتیب به زنجیره اضافه می‌گردد: گیسو + و + ان.

در چنین شرایطی تلفظ این واژه‌ی جدید نسبت به پیش دشوارتر می‌گردد و نقض غرض می‌شود؛ چون غرض اصلی از آمدن میانجی تسهیل تلفظ بوده است؛ به این دلیل /u/ در پایان واژه‌ی «گیسو» کشش خود را از دست می‌دهد و به /o/ بدل می‌شود و تلفظ تسهیل می‌گردد.

ب: [و] میان مصوت /ā/ و مصوت /o/ (= «و» پیوند هم‌پایگی)

ما و شما (=mā+v+o šomā)

پ: [و] میان مصوت /e/ و مصوت

/o/ (= «و» پیوند هم پایگی)

آشفته و دیوانه

(ãšofte+v+o+divâne=)

ت: [و] میان مصوت /o/ و مصوت

/o/ (= «و» پیوند هم پایگی)

تو و من (to+v+o man=)

ث: [و] میان مصوت /u/ و مصوت

/o/ (= «و» پیوند هم پایگی)

این سو و آن سو (in su+v+o ân su=)

فعالیّت این میانجی نیز در فارسی محدود است و اخیراً فعالیّت ساختی جدیدی نداشته است.

۵. ک

این آوا در دو واژه‌ی «نیاکان» و

۶. د

آوای «د» نیز در چند واژه‌ی زیر، به صورت میانجی عمل می‌کند: بدان، بدین، بدو، بدیشان

اگرچه این چند واژه در فارسی امروز تنها در گونه‌های ادبی و آرکائیک به کار می‌رود؛ اما در فارسی باستان و اوستا حاصل paiti (=حرف اضافه) (همان) است که در روزگاران بعد تبدیل به «پیت» و «بذ» و «بد» شده و در ترکیب‌های چهارگانه‌ی بالا باقی مانده است. روشن است که نمی‌توان این چهار صورت را ضمائر ساده خواند؛ زیرا شکل ساده‌ی آن‌ها در زبان امروز موجود است و به کار می‌رود؛ از طرف دیگر اگر آن‌ها را مرکب بدانیم، به اجزای زیر تقسیم می‌شوند:

ب(=به)+د+آن/این/او/ایشان

«پلکان» به عنوان میانجی عمل می‌کند؛ آن‌چه در توجیه آوای «گ» گفتیم، درباره‌ی این میانجی نیز صادق است؛ زیرا مفرد این دو واژه نیز در پهلوی و پارسی باستان nyāka (ابوالقاسمی، ۱۳۸۱: ۴۵۷) و parrak بوده و جمع آن‌ها پس از دگرگونی و ابدال به صورت «نیاکان» و «پلکان» به فارسی دری رسیده است و تا امروز به همین شکل رواج دارد و باز هم هم‌چنان که درباره‌ی «گ» گفتیم- فرآیند کاهش «ک» در انتهای صورت مفرد واژه‌ها اتفاق افتاده و آوای /ک/ در شکل جمع هم‌چنان باقی است. حضور آن را باید چگونه در این بافت توجیه کنیم؟ بدیهی است باید به همان ملاک‌هایی متوسل شویم که در ضمن بحث درباره‌ی «گ» آمد.

پانویس

phonology (prosodic) polysystemic

(=واج شناسی سیستمی) به وسیله‌ی J.R. firth بنیان‌گذار کرسی زبان‌شناسی همگانی در دانشگاه لندن عرضه شد. در این مورد ر. ک. «مقالات ادبی، زبان‌شناختی» از دکتر علی محمد حق شناس.

اگرچه به نظر می‌رسد ورود در بحث اخیر جذاب باشد؛ اما شاید گشودن این باب، در شرایط فعلی آموزشی خالی از اشکال نباشد؛ به همین دلیل فعلاً از طرح جدی آن می‌گذریم و آن را به فرصتی مناسب موکول می‌کنیم.

۱۰. در این مورد ر. ک. دستور خط فارسی، مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۲، ۱۳۸۲،

مبحث نشانه‌های خط فارسی، صص ۲۸-۳۳

۱۱. در این جا همزه برای معرفی واج چاکتایی به کار رفته و اعم از همزه و عین است.

۱۲. اگرچه هنوز فارسی زبانان میان همزه و عین در این مورد تفاوت قایل می‌شوند و احتمالاً دآرد که

املا‌ی بارز عین در این جا دخیل باشد. به این نکته نیز توجه داشته باشیم که برخی از زبان‌شناسان

برآن اند که همزه در این جا هم واج است و هیچ گونه استثنایی را در این مورد نمی‌پذیرند؛ اما برخی از

آنان معتقدند که همزه‌ی آغازی در آغاز واژه‌های اصیل فارسی ارزش واجی ندارد و تنها در واژه‌های

قرضی هنوز هم واج به شمار می‌رود. این اظهار

فرایندهای آوایی را در نظر دارد.

۵. تقریباً همه‌ی زبان‌شناسان با مختصرتئیری در لفظ این تعریف را قبول دارند؛ از جمله پول ← یول، جرج، نگاه‌ی به زبان (یک بررسی زبان‌شناختی)، ترجمه‌ی نسرین حیدری، انتشارات سمت، ج ۱، ۱۳۷۴، ص ۹۲

۶. در این مورد ر. ک. به:

○ وحیدیان، دکتر تقی، نوای گفتار در فارسی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ج ۱

○ ویرایش جدید، ۱۳۷۹، ص ۳۵

○ فرشی‌دورد، دکتر خسرو، دستور مفصل امروز، انتشارات سخن، ج ۱، ۱۳۸۲، ص ۹۰

۷. از جمله اچسون، جین، زبان‌شناسی همگانی، ترجمه‌ی دکتر حسین وثوقی، سازمان آموزشی و

انتشاراتی علوی، تهران، ج ۳، ۱۳۷۰، ص ۸۶

۸. بر مبنای آن‌چه در آغاز مقاله گفتیم که کلیه‌ی گویشوران همه‌ی زبان‌ها به افزایش همه‌ی آواهای

میانجی نیاز یا الزام ندارند، یادآوری می‌کنیم که این تغییر، یعنی حذف میانجی «ی»، بدون

اختلال در معنا و ارتباط در گویش مردم سیستان ممکن است.

۹. بدیهی است که این نام نیز نه آخرین و نه بهترین نام خواهد بود؛ نام‌های دیگری نیز پیش نهاد شده

است؛ از جمله «واحد زنجیری» یا «واحد هموندی» (prosodic unit=) که بر اساس نظریه‌ی

۱. این نمودار مطلق و جامع و مانع نیست؛ شکل‌های دیگر هم ممکن است؛ یعنی ممکن است این فرمول را به صورت -C+C- نیز ارائه داد؛

نمونه‌ی فارسی رسمی آن -sb- یعنی همان -C+C- در واژه‌ی پاسبان است که در این شرایط خاص

به صورت -seb- یا -C+V+C- درآمده است یا در برخی گویش‌ها از جمله گویش سیستان اگر

واژه‌ای با آرایش واجی پایانی VC(C) قبل از واژه‌ای با آرایش واجی آغازی -CCV باید که توالی

آن دو، آرایشی هم چون -VCCCC(C)- پدید آرد، در مرز آن دو واژه e/- می‌افزاید و در نتیجه

جمله‌هایی مثل: «مرغ کرج شده است marq kot štā و «کارد کند و خراب شده است kârd klanč

štā به صورت زیر در می‌آیند:

marq kot-ð/e štā
kârd klanč-ð/e štā

۲. این نام گذاری هم در زبان فارسی از غنای بسیاری برخوردار است؛ اصل واژه the principle of least effort است که به «قانون کم‌کوشی»،

«اصل زحمت کم‌تر»، «قانون اقتصاد زبان» و... ترجمه شده است.

۳. بدون نیاز به ذکر نام خاصی، تمام کتاب‌های آواشناسی ایرانی یا ترجمه شده- که ذکری از این موضوع در آن‌ها رفته- مورد نظر است.

۴. هم‌چنان که پیداست، منظور سوسور تنها آواهای میانجی نیست؛ وی در این جا کل تغییرات و

۱. _____، دستور خط فارسی، مصوب فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۲، ۱۳۸۲
۲. ابوالقاسمی، محسن، دستور زبان تاریخی زبان فارسی، انتشارات سمت، ج ۳، ۱۳۸۱
۳. اجسون، جین، زبان شناسی همگانی، ترجمه‌ی حسین وثوقی، سازمان آموزشی و انتشاراتی علوی، تهران، ج ۳، ۱۳۷۰
۴. حق شناس، علی محمد و دیگران، زبان فارسی ۱، سال اول دبیرستان، دفتر برنامه‌ریزی و تألیف کتاب‌های درسی، وزارت آموزش و پرورش، چاپ هفتم، ۱۳۸۴
۶. حق شناس، علی محمد، آواشناسی (فونیتیک)، انتشارات آگاه، ج چهارم، تابستان ۷۴
۷. _____، دستگاه‌های چندگانه‌ی مصوت (مقالات ادبی، زبان‌شناختی)، انتشارات نیلوفر، ج ۱، پاییز ۷۰
۸. _____، نقش‌های دوگانه‌ی همزه در ساخت آوایی زبان فارسی (مقالات ادبی، زبان‌شناختی)، انتشارات نیلوفر، ج ۱، پاییز ۷۰
۹. سوسور، فردینان دو، دوره‌ی زبان‌شناسی عمومی، ترجمه کوروش صفوی، تهران، انتشارات هرمس، ج ۱، ۱۳۷۸
۱۰. صادقی، علی اشرف، الثقای مصوت‌ها و مسئله‌ی صامت‌های میانجی، مجله‌ی زبان‌شناسی، سال سوم، ش ۲، پیاپی ۶، پاییز و زمستان ۱۳۶۵
۱۱. صادقی، علی اشرف، بعضی تحولات ناشناخته‌ی کلمات عربی در زبان فارسی، مجله‌ی زبان‌شناسی، سال یازدهم، ش ۱، پیاپی ۲۱، بهار و تابستان ۱۳۷۳
۱۲. عمرانی، غلام‌رضا و هامون سبطی، زبان فارسی، راهبردهای یاددهی-یادگیری، انتشارات مبتکران-اندیشه‌سازان، ج ۱، ش ۶، ۱۳۸۴
۱۳. _____، زبان فارسی، راهبردهای یاددهی-یادگیری، انتشارات مبتکران-اندیشه‌سازان، ج ۲، ش ۶، ۱۳۸۴
۱۴. فرشی‌دورد، خسرو، دستور مفصل امروز، انتشارات سخن، تهران، ج ۱، ۱۳۸۲
۱۵. لوریا، الکساندر رومانوویچ، زبان و شناخت، مترجم حبیب‌الله قاسم‌زاده، نشر فرهنگان، تهران، ج ۲، ۱۳۷۶
۱۶. نجفی، ابوالحسن، مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، انتشارات نیلوفر، تهران، ج ۸، ۱۳۸۲
۱۷. وحیدیان، تقی، نوای گفتار در فارسی، انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد، ج ۱، ویرایش جدید، ۱۳۷۹
۱۸. بول، جرج، نگاهی به زبان (یک بررسی زبان‌شناختی)، ترجمه‌ی سرنین حیدری، انتشارات سمت، ج ۱، ۱۳۷۴

رابطه‌ی میان «ات» و «جات» رابطه‌ی توزیع تکمیلی است؛ یعنی اگر تکواژ پیش از «ات» پایان به هم خوان باشد، «ات» و اگر پایان به واکه باشد، «جات» می‌آید؛ به تعبیر دیگر همیشه یکی از این دو فرمول را خواهیم داشت:

$$\begin{cases} 1-c+\emptyset+\hat{a}t \\ 2-v+ \hat{a}t \end{cases}$$

هم چون ۱- بیانیات، کلمات، محسنات، ابتکارات؛

۲- مرباجات، شیرینی جات، سبیزی جات، کارخان-جات (=کارخانه جات).

بنابراین، توجه به وجود «ج» در این بافت با توجه به بی تأثیر بودنش در معنا، تنها با پوشش «آوای میانجی» میسر است.

مشتی از خروار است - روشنگر باشد: xšap
اوستایی ← šab پهلوی = شب؛ dānāg ←
پهلوی ← دانا
۱۹. عده‌ای این راه را در چند سال اخیر برنرفته و معتقدند چرا از ابتدا موضوعی را نادرست بیاموزیم و بعداً تصحیح کنیم؛ در حالی که این شیوه «نادرست» نیست؛ گفتن بخشی از واقعیت به مخاطب است تا زمانی که آمادگی دریافت بخش دوم را پیدا کند.
۲۰. «ای» به عنوان نشانه‌ی نکره
۲۱. از قبیل جنگ‌های قبیله‌ای به جای قبیلگی modular
۲۲. اگرچه واژه‌ی خسرو را نیز همین طور جمع می‌بندیم و خسروان تلفظ می‌کنیم، آن را مشمول این قاعده نمی‌دانند؛ به دو دلیل؛ نخست آن که واژه‌های مورد نظر ما، همگی به واج /w/ ختم می‌شوند؛ اما خسرو به ow؛ دلیل دوم در همین نهفته است؛ بدین معنا که می‌گویند - مخصوصاً استادانی که وجود مصوت مرکب را در فارسی به شدت نفی می‌کنند - ow مصوت مرکب نیست؛ جمع یک مصوت (=o) و یک صامت (=w) است که فقط در همین یک بافت در زبان فارسی ظاهر می‌شود و آن گاه که این دو، در چنین بافتی به مصوتی برخورد کنند، w/ به /v/ تبدیل می‌شود که یک صامت رایج فارسی است و از این رهگذر واژه‌ی xosrovān به وجود می‌آید.

وجود «ب» به عنوان شکل نوشتاری دیگر «به» قابل توجه است و ضماین هم در فارسی به همین صورت وجود دارند؛ درباره‌ی آوای «د» ناگزیر باید در زبان فارسی امروز از پوشش آوای میانجی استفاده کنیم تا حضور آن میان دو واکه‌ی /-/ در انتهای تکواژ «به» و واکه‌های /a, u, i, / در ابتدای ضماین «آن/این/او/ایشان» توجه شود.

۷. ج

این آوا جزء افزوده‌ای بر تکواژ «ات» است که به نوشته‌ی فرهنگ‌ها و کتاب‌های دستور یکی از نشانه‌های جمع عربی است و در فارسی نیز رواج دارد. آوای «ج» در این جا، مثل بقیه‌ی میانجی‌ها تأثیری بر معنا ندارد؛ اما می‌توان ادعا کرد که

نظر، مختصرشده‌ی مقاله‌ی مفصلی است که می‌توان آن را با نام «نقش‌های دوگانه‌ی همزه در ساخت آوایی زبان فارسی» در کتاب «مقالات ادبی، زبان‌شناختی» از دکتر علی محمد حق شناس خواند.

۱۳. ولی اگر واژه‌ی «بیابان» با فرمول (=بی+آب+ان) ساخته شده باشد، شاید این ادعا را دچار خدشه کند.

۱۴. فرهنگستان زبان و ادب فارسی ضبط «شب‌هایی» را نیز روا می‌داند.

۱۵. این که گروهی از زبان‌شناسان نیز در زبان فارسی اصلاً مصوت مرکب را قبول ندارند و پدیده‌های اخیر را اجتماع یک مصوت و یک صامت می‌دانند، خود بر اشکالات این مبحث می‌افزاید؛ از جمله در این مورد ← نجفی، دکتر ابوالحسن، مبانی زبان‌شناسی و کاربرد آن در زبان فارسی، انتشارات نیلوفر، تهران، ج ۸، ۱۳۸۲، ص ۶۱

۱۶. اگرچه ممکن است در خط، برای آن معادلی نداشته باشیم.

۱۷. چون نمی‌توانیم ادعا کنیم که برای پیش‌گیری از الثقای دو مصوت آمده است؛ اما به هر صورت آمده است و وجود آن را نمی‌توان انکار کرد؛ و چون نمی‌توان انکار کرد، ناگزیر توجه باید کرد.

۱۸. در مورد سایش کناری، یعنی حذف و اسقاط واج‌های ابتدا و انتهای واژه شاید این مثال‌ها - که